



بازخوانی یک پرونده - ۳

سفرشوم

● زهرا مطیع شیرازی

فریاد آرزو آرامش ساحل نشینان را برهم زد. آب ریه‌های آرزو را پر کرده و مانع تنفس او شده بود. امین برای لحظه‌ای به روی آب آمد ولی از آرزو خبری نبود. امین با تمام وجود فریاد کشید و به زیر آب رفت.

چشمان مردم کنار ساحل به دریا خیره شده بود. مردم برای کمک به آن دوه تکاپو افتادند. دقایقی گذشت، دقایقی که هر ثانیه‌اش گویی یک سال طول کشید. جوانی برای کمک به آنها چند متر وارد دریا شد ولی امواج شدید دریا مانع از هر اقدامی می‌شد. همه عاجزانه از خدا درخواست کمک می‌کردند.

ناجیان غریق از راه رسیدند و پس از ساعتی امین و آرزو را از چنگال امواج بی‌رحم نجات داده و به ساحل آوردند. شلوغی و ازدحام جمعیت، نگار را که غرق در بازیهای کودکانه و بی‌خبر از پدر و مادر بود به سوی خود کشاند. نگار با جثه کوچکش از لا به لای جمعیت خود را بالای سر مصدومین جوانی که روی ساحل افتاده بودند، رساند. با دیدن اجساد پدر و مادرش، شادی کودکانه از وجودش رخت برپست. وحشتی عجیب بر جانش مستولی شده و قدرت تکلم را از او گرفته بود. پس از چند لحظه بی‌اختیار خود را بر روی مادرش انداخت. صدای هق هق گریه نگار که بالحن کودکانه‌اش، فریاد می‌زد مامان بیدار شو، قلب‌ها را متأثر و دیده‌ها را اشکبار کرد. با کمک مردم و منجیان غریق، مصدومین به بیمارستان امام خمینی

مدتها بود که امین به دختر کوچکش قول داده بود در تعطیلات تابستانی به شمال بروند ولی مشغله‌های کاری و گرفتاری‌های روزمره، امین را در مقابل نگار شرمند کرده بود. اما این بار با گذشته تفاوت داشت؛ علاوه بر اصرار دخترش، پافشاری‌های همسرش آرزو و گرمای شدید تابستان، امکان مقاومت را از امین سلب می‌کرد. بالاخره در یکی از روزهای گرم مردادماه این خانواده صمیمی عازم سفر شد. خوشحالی نگار در این سفر بیشتر از همه بود و مدام درباره بازی در جنگل و ساحل دریا حرف می‌زد. حدود ساعت ۴ بعد از ظهر به فریدون کنار رسیدند و آنجا را برای اقامت چند روزه انتخاب کردند. هوای گرم و شرجی، و سوسه‌شنا را به جان امید انداخت و به دنبالش او آرزو هم برای فرار از گرما خود را در میان آب‌های پرتلاطم خزر پنهان نمود. نگار خوشحال‌تر از همیشه در ساحل به بازیهای کودکانه‌اش سرگرم بود. امین و آرزو با فاصله کمی از یکدیگر و با احتیاط از ساحل دور می‌شدند. موج‌های دریا، ذرات آب را به صورت آنان می‌زد و ماسه‌های زیر پای امین و آرزو با حرکتی نرم جابجا می‌شدند. در یک لحظه احساس مبهمی حاکی از ترس و هیجان وجود آرزو را پر کرد اما وقتی امین را در کنارش دید به آرامش عمیقی تبدیل شد. آرزو برای دیدن نگار که در ساحل در حال دویدن بود، صورت خود را به عقب برگرداند. ناگهان در حالی که امین دست آرزو را در دست خود داشت به زیر آب فرو رفت. زیر پای امین خالی شده بود و



ولی احساس می‌کرد باید تمام سعی خود را به کار بندد. امین و آرزو به کام مرگ فرو رفتند و پیرمرد داغ‌دیده را با کابوسی از ابهام آینده زندگی نوه‌اش تنها گذاشته بودند. پیرمرد همیشه به این فکر می‌کرد که فرداهای نگار چگونه سپری خواهد شد و بعد از او نگار کسی را می‌خواهد که تکیه‌گاه روزهای سخت زندگی او شود. پدر بزرگ از اینکه نمی‌توانست حداقل پس اندازی برای آینده نوه‌اش فراهم کند، غصه می‌خورد.

روزها از این ماجرا گذشت و روز تولد نگار کوچولو نزدیک شد. نگار دوست داشت تولدش را در کنار پدر و مادرش جشن بگیرد. پدر بزرگ سردرگم‌تر از همیشه نمی‌دانست چگونه او را خوشحال کند.

چند روز بعد پیرمرد در کمال ناباوری مطلع شد که پسر مرحومش حدود ۲ سال قبل، بیمه‌نامه عمر و پس انداز ۱۰ ساله‌ای از بیمه آسیا خریداری کرده است. براساس این بیمه‌نامه مبلغ ۳۰ میلیون تومان به‌بازمانده حادثه قابل پرداخت بود. ۱۵ میلیون سرمایه این بیمه‌نامه بابت سرمایه بیمه عمر و پس انداز و ۱۵ میلیون تومان دیگر آن مربوط به پوشش بیمه حادثه بود. او به عنوان قیم نگار برای دریافت مبلغ به شرکت بیمه مراجعه کرد. پدر بزرگ نگار متوجه شد امین با پرداخت ماهانه حدود ۶۶ هزار تومان این سرمایه را ایجاد کرده است. هر چند امین فقط ۱۹ قسط مبلغ از قراردادش را به شرکت بیمه پرداخت کرده بود، ولی براساس بیمه‌نامه، این سرمایه به نگار به عنوان وارث درجه یک، تعلق می‌گرفت.

پدر بزرگ نگار پس از دریافت چک ۳۰ میلیون تومانی از بیمه آسیا با تبسمی دلنشین گفت: همیشه نگران آینده نوه‌ام بودم. این مبلغ می‌تواند پشتوانه خوبی برای آینده او باشد. او چک دریافتی را از طرف امین و آرزو در آستانه ششمین بهار زندگی و در روز تولد نگار به وی هدیه کرد.

فریدون کنار اعزام و در بخش اورژانس بستری شدند. تلاش پرسنل بیمارستان امام خمینی دوچندان شده بود. از بلندگوی بیمارستان اسامی چند دکتر به گوش می‌رسید که باید سریعاً خود را به بخش اورژانس می‌رسانند. در بخش پذیرش بیمارستان پرونده امین و آرزو تشکیل شد. تجهیزات اورژانس پاسخگوی یک مصدوم بود. دادن تنفس مصنوعی و خارج کردن آب از بدن مصدومین اولین کاری بود که برای نجات مصدومان انجام شد. هم زمان ماساژ قلبی نیز برای احیای بیمار انجام می‌شد. لحظه‌ها راه خود را به سختی از میان گذر زمان پیدا می‌کردند. تلاش کادر درمانی بیمارستان بی نتیجه ماند و علائم حیاتی هیچ‌گاه بر روی تجهیزات الکترونیکی بخش اورژانس نمودار نشد.

نگار با آرامشی که هر لحظه بیم به هم خوردن آن می‌رفت، تنها بر روی یکی از نیمکت‌های بیمارستان امام خمینی خوابیده بود؛ هنوز روی موهایش مقداری از ماسه‌های ساحل دریا باقی مانده بود.

بر اثر بی‌احتیاطی امین و آرزو، نگار برای همیشه تنها شد. شانه‌های کوچک او قدرت تحمل بار این همه درد و رنج را نداشت. او کوچکتر از آن بود که بتواند معنای نداشتن پدر و مادر را درک کند.

پدر بزرگ نگار پس از اطلاع یافتن از حادثه برای تحویل اجساد به فریدون کنار آمد. او که آثار سال‌های طولانی زندگی را بر چهره داشت، پیرتر از همیشه به نظر می‌رسید. نگار تنها یادگار پسر جوانش بود و باید تمام توان خود را برای خوشبخت کردن او به کار می‌بست. دلش از ناامیلت‌های دریا که پسر ۳۱ ساله و عروس ۲۷ ساله‌اش را که به کام مرگ کشاند، گرفته بود. با اینکه از نظر مالی در شرایطی نبود که بتواند آینده نوه کوچکش را تامین کند